بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه:	ابراهیمی، نادر، ۱۳۱۵ – ۱۳۸۷ .
عنوان و نام پدیدآور:	یادداشت‌ها و گفتارهایی در باب یک صعود باورنکردنی/ نادر ابراهیمی.
مشخصات نشر:	تهران: امیرکبیر، ۱۴۰۳.
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	چاپ قبل: شرکت همگام، ۱۳۷۴.
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۴۴۶-۱
موضوع:	گروه کوهنوردی قله دماوند (۱۳۷۳)
موضوع:	کوهنوردان -- ایران -- خاطرات
	Mountaineers -- Iran -- Diaries
	کوهنوردی -- ایران
	Mountaineering -- Iran
یادداشت:	چاپ دوم (اول ناشر)، ۱۴۰۳.
رده بندی کنگره:	GV۱۹۹/۹
رده بندی دیویی:	۷۹۶
شماره کتابشناسی ملی:	۹۸۵۰۵۸۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی:	فیپا

یادداشت‌ها و گفتارهایی در بابِ

یک صعودِ باوَرنکردنی

محقق، مؤلف و نویسنده
نادر ابراهیمی

یادداشت‌ها و گفتارهایی در بابِ

یک صعودِ باوَرنکردنی

محقق، مؤلف و نویسنده: نادر ابراهیمی

نوبت چاپ: اول (امیرکبیر)، دوم (کتاب) ▲ ۱۴۰۳ ▲ ۵۰۰ نسخه ▲

طراحی جلد: زنده‌یاد استاد مرتضی ممیز ▲ چاپ وصحافی: واژه‌پرداز اندیشه ▲

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲
شمارهٔ تماس: ۲-۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱ه و ۶۱۲۸
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
©همهٔ حقوق محفوظ است.

اثری بسیار کوچک

با تقدیمْ نامه‌یی بسیار مُطَوَّل:

به **صادق آقاجانی**، طرّاحِ دلاورِ این صعودِ باورنکردنی و به همکارانِ بِلافصلِ او که کارِ بزرگِ برنامه‌ریزی، سازمانْدِهی، مدیریّت و پِیگیریِ شبانه‌روزیِ این حرکتِ عظیم، بر عهده‌ی ایشان بود:

کورش شاکری
احمد شیرمحمّد
ابراهیم وظیفه
غلامْ‌عبّاس جعفری

و آنگاه، به

محسن عَبدُلی	سرپرستِ جبهه‌ی جنوبی
حاج عبّاس شوشتری	سرپرستِ جبهه‌ی شمال‌شرقی
حمید آسیابان	سرپرست جبهه‌ی شمالی
دکتر غلامحسین نیکونام	سرپرست جبهه‌ی شمال‌غربی
بانو ظریفه رحیم‌زاده	سرپرست جبهه‌ی جنوب‌غربی

و آنگاه، به تک‌تکِ آن یک‌هزاروپانصد کوهنوردِ مؤمنِ بااراده‌ی سازمانْ‌پذیرِ به‌راستیْ عاشق، چه آنها که رسیدند و چه آنها که نرسیدند، و تکْ‌تکِ آنها که در راهِ سامان بخشیدن به این حرکتِ به‌یادماندنی، وظائف گوناگون و دُشواری را برعهده گرفتند و به انجامْ رساندند...

ن.ا.

آقای آقاجانی عزیز

خبرِ برنامه‌ی صعود بزرگِ کوهنوردان کشور جمهوری اسلامی ایران به قُلّه‌ی باشکوهِ دماونـد را دریافت کردم. قبـل از هر چیز، از عدم حضورِ خود در این برنامه‌ی معتبر، احسـاسِ تأسّفْ به من دسـت داد. امیدوارم این صعودِ از یاد نرفتنی ـ که در مقیاسِ جهانی، حرکتی‌ست بی‌نظیر ـ با موفقیّت به انجام برسد.

امـروز، تلاش کوهنوردان جهان، راه‌گُشـای ورزش دوسـتی‌آفرینِ مـا به جَرگه‌ی ورزش‌های المپیکی خواهد بود. تقارُنِ بزرگ‌ترین صعود ایرانی به قُلّه‌ی دماوند (به مناسبتِ بزرگداشـتِ دولتمردان ایران) با درخواسـتِ اتّحادیه‌ی جهانیِ کوهنوردی از کوهنـوردانِ عضـو UIAA جهتِ مشـارکت در برنامه‌های بزرگداشـتِ یکصدمین سـالِ کمیته‌ی المپیک جهانی، می‌تواند نقشـی به‌سزا در تسریعِ عضویّتِ UIAA در تشکیلاتِ اتحادیه‌ی جهانی ورزش ایفا کند...

از پیامِ دکتر پیِتِرو سِگَنتینی
رییس اتّحادیه‌ی جهانی کوهنوردیِ وقت (شادروان)

«... وقتی آلبوم عکس‌های این صعود را به رییسِ اتّحادیه‌ی جهانیِ کوهنوردی دادم و او نگاه کرد و ورق زد و نگاه کرد، ناگهان، به شیوه‌یی سرشار از شگفتیْ فریاد کشید: مگر شما می‌خواستید این کوه را از جا بِکنید که با این گُستردگی و وسعتْ به صعودِ آن اقدام کردید؟

او شادمانه می‌خندید و با غرور و سربلندی با آنها که گِرداگردش نشسته بودند، از این حرکتِ باورنکردنی، سخن می‌گفت ـ آنطور که انگار، خودش هم، در این صعود، قدم‌به‌قدم با ما همراه بوده است...»

از خاطراتِ صادق آقاجانی
رییس فدراسیونِ کوهنوردی جمهوری اسلامی ایران
در سال ۱۳۷۳

«... ایـن صعـود، حرکتی نو و مانـدگار در کوهنوردیِ وطنِ ما بـود: آغازی دیگر، راه و رسمی دیگر، بُنیادیْ دیگر، شهامتی دیگر...

پیش از ما بسیاری از کوهنوردان، دماوند را صعود کرده‌اند؛ بسیاری از کوهنوردانِ قدرتمند، مؤمن، پیشـتاز و راهْگُشـا... و مـن با احترامِ به جملگیِ آنهـا، و با احترام به هرکـس که تحت هر شـرایطی، پیـش از ما پا بر قُلّـه‌ی دماوند نهـاده، می‌گویم و با جُـرأت هـم می‌گویم که صعودِ ما ــ و نـه صعودِ من و من‌ها ــ فصلـی نو در همه‌ی صعودهای گروهی به همه‌ی قُلّه‌های معتبرِ جهان بود...»

از پاسخ‌های یک کوهنورد
به پرسش‌های مؤلّف

یا حق

... ناگاه، و شـاید هم بـه‌گاه و به‌هنگام، صعودی غریـب و باورنکردنیْ اتّفاق افتـاد؛ صعـودی غریب و باورنکردنـیْ اتّفاق افتـاد ـ چنانکـه گویی از قلبِ سـکوتی، فریادی از اعماقِ روحْ برخیزد و جهانـی را بلرزاند... و اگر این فریاد، درجـا، چیزی را دگـرگون نکرد، فرونریخت، از پایه تکان نـداد و از نو بِنا نکرد، نقـص از تمامِ دسـتگاه‌های گیرنده‌ی فریـاد بود نه از نَفسِ آن فریادِ باشـکوهِ همیشه فریادْ ماندنی...

... نـاگاه، در یـک روز و یـک سـاعت، یک‌هزاروپانصـد کوهـنورد، از پیـرِ هفتادویک سـاله تا نوجوان شانزده ساله، از زن و مرد، به قصدِ فتحِ رفیع‌ترین قُلّه‌ی وطن، از یک پایگاه، حرکت کردند...

... نـاگاه، یک‌هزاروپانصـد نفـر، گروهْ‌گروه، و افـرادِ هـر گروه از پیِ هـم، در صف‌های طولانـی، چون حلقه‌های یـک زنجیرِ بسیار بلنـد، همچون نُمادِ پیوسـتگی، هماهنگـی، همگامی و همدلی، سراسـر کوهپایه‌هـای گرداگردِ قُلّه‌ی دماوند را گُلشادان کردند...

... نـاگاه، حرکتی عظیـم و باورنکردنی، از پنج جبهه، به جانبِ اوجِ دماوند ــ این مظهرِ ابدیِ ایرانْ‌زمینِ اُسطوره‌یی ــ پدید آمد...

... ناگاه، صدایی از آسمان به گوشِ جانْ شنیده شد: این صعودِ باورنکردنی، نشـانِ لیاقت و افتخار بر سینه‌ی ملّتی‌ست که هرگز، به هیچ دلیلی، از پای درنمی‌آید...
ناگاه...

پس از همایش عظیمِ کوهنوردان و مراسم تودیع در ورزشگاه شهید شیرودی، همـه‌ی کوهـنوردان، در حالی که می‌کوشیدند آرام و متین و موقّر باشـند امّا البته قدری شتابْ‌زدگی و نگرانی داشتند و همین باعث می‌شد که آشفته و بی‌نظمْ به نظر برسند، سوار اتوبوس‌های خود شدند و رفتند...

نیم ساعت پس از مراسم تودیع، نه مهمانی مانده بود نه کوهنوردی. انگار کُـن که خواب دیده بودیم؛ خوابِ دریایی را که تَـن به سوی قُلّه می‌کشید ــ آنچنان‌کـه مـن و اینانلو که قرار داشـتیم پس از مراسـمْ همدیگـر را ببینیم و درباره‌ی سـفرهایی به اطراف ایران با هم حرف بزنیم، در فضایی کاملاً خالی و وسیع با هم روبرو شـدیم، و صدامان انعکاسِ غریبی داشت. از تالارْ بیرون آمدیـم، باز هـم هیچکس نبود. تازه با درهای بسـته هم روبرو شـدیم. اینانلو می‌دانسـت که دری در زیر پلّه‌ها باز اسـت. از آنجا خارج شدیم... خلوت... سکوت... انگار که در «شهر فراموشان» جا مانده بودیم.

گفتم: عجب حکایتی بود.

گفت: عجب حکایتی باید بشـود... خدا کند که سـالم برونـد و برگردند؛ چون، همیشـه، عده‌یی مُنتظرنـد که کاری بزرگْ عیب کنـد و صدمه ببینند

تـا آنهـا بتواننـد بهانـه‌جویی کننـد و نِق بزننـد و بگویند کـه «مـا از اوّل هم می‌دانستیم این کار، غلط است... هوس است... بازی‌ست... ما گفتیم...» ...

از یادداشتهای نویسنده و مؤلّف

«... چـرا پیش از ایـن گروهِ مدیریّتِ کوهنوردی، هیچکس، در طول شـصت سـالْ تاریخِ مُسـلّم و رسـمی کوهنوردی در ایران، به فکر چنین صعود بزرگی نیفتـاده بود؟ چرا در دورانِ طولانـیِ پهلوی، حتّیٰ یک صعود صدنفری منظّم بـه قلّه‌ی دماوندْ انجام نشـده بود؟ باید به این مسـأله‌ی به‌ظاهرْ بی‌اهمیّت، بسیـار جـدّی اندیشیـد، و بایـد بـاور کرد کـه شـرایط اجتماعی و سیاسـیِ مناسـب، در کنـارِ اراده‌ی ملّـی و گروهی، در کنار شـرایطِ دُرُسـت مدیریّت و سرپرسـتی و رهـبری، در کنارِ عشـق و اعتقـاد، می‌تواند منشـاء معجزات و کراماتـی باشـد که نه از یک نظـامْ به‌تنهایی برمی‌آید، نه از یـک یا چند فردِ درسـتکار و مدیـر، به‌تنهـایی. درواقع، ایـن، اتّحاد آن چهار عامل اسـت که کارها را سامان می‌دهد، پیش می‌بَرَد و به اوجْ می‌رساند...

... مـن می‌توانـم آن لحظه‌هـای اضطـرابی را کـه مسـئولان کوهـنوردی، سرپرستان، امدادگران و برنامه‌ریزان، در طول این برنامه داشته‌اند، ثانیه به ثانیه حس کنم، وَ هَم دشواریِ تصمیمی را که در آغازْ گرفتند، و دشواریِ برنامه‌یی را که تدوین کردند، و شهامتی را که در اجرای این برنامه نشان دادند...

تا قَدَمی برنداشته‌یی، در مُخاطره‌ی برداشتن آن قدم هم نیستی.

تـا کاری را نکـرده‌یی، از تـو نمی‌پُرسـند که چـرا آن کار را به نادرسـتی و نارسـاییْ انجـام داده‌یی. تـا راهِ طولانـیِ «از فکـر تا عمـل» را طیّ نکـرده‌یی، هیچکس به افکارِ تو کاری ندارد.